

ایران؛ جامعه در انتظار

شرق: در صحن شورای شهر تهران نطق آقای رئیس به حوادث ونزولنا اختصاص دارد. برخی از اعضای شورای شهر هم فهرست تخریب‌های تجهیزات شهری را از آقای شهردار می‌خواهند. در پارلمان محلی چه کسی صدای معترضان را نمایندگی می‌کند؟ با مهدی اقراریان، رئیس کمیته نظارت شورای شهر تهران و از اعضای منتقد شورای شهر که بارها اعلام کرده به خاطر نقدهایش تحت فشار است و به حذف سیاسی هم تهدید شده، به گفت‌وگو نشسته‌ایم. او از پدرخوانده‌هایی می‌گوید که حتی تک صدای مخالف را هم تحمل ندارند اما او همچنان راهکار را امید و تلاش برای تغییر می‌داند.

سال‌هاست که تصمیم‌گیران کشور قصد دارند مکان‌هایی برای اعتراض در شهرها ایجاد کنند اما همچنان با هر اعتراض سراسری این موضوع مطرح می‌شود و بعد از مدتی دوباره به این نتیجه می‌رسند که نیازی به چنین مکان‌هایی نیست...

در حوزهٔ اعتراض به عملکردها چند مسئله وجود دارد. اولین و مهم‌ترین مسئله این است که چه قدرتی در حوزه پاسخ‌گویی مسئولان درباره عملکردشان شاخص ارزیابی داریم؛ همین حالا در شهرداری تهران با برگزاری نشست‌های خبری مهندسی‌شده برای توضیح عملکردها مواجه هستیم. آسیب‌های این نوع برخوردها این است که نه به انتقادها توجهی می‌شود و نه صدای منتقدان شنیده می‌شود که پیامد آن، خشم درونی در منتقد عملکرد است.

یکی از مکان‌هایی که می‌تواند محل حضور منتقدان و شنیده‌شدن صدای آنها باشد، صداوسیما است که باید فرد را بدون نگاه سیاسی و جریان‌ی از همه طیف‌ها برای بیان اعتراض‌ها و نقدهایش دعوت کند اما می‌بینیم که صداوسیما در پرداختن به یک‌سری مسائل، رویکرد یک‌طرفه‌ای را دنبال می‌کند و نتوانسته به‌عنوان مرجع، جایگاه خود را حفظ کند. متأسفانه بخشی از جامعه، دیگر صداوسیما را به‌عنوان مرجع رسانه‌ای بی‌طرف نمی‌شناسد. البته بعد از جنگ ۱۲روزه این رویکرد تا حدودی اصلاح شد اما بعد از مدتی، به تعبیری صداوسیما به تنظیمات کارخانه برگشت!

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد، این است که منتقدان می‌خواهند حرف‌های‌شان اثرگذار باشد. فارغ از اینکه کجا این اعتراض را بیان کنند، آنها دنبال کار بی‌بهره نیستند، بلکه به دنبال شنیده‌شدن و پاسخ‌گرفتن هستند. یکی از کارپروژه‌های رسانهٔ اوچ‌جمله رسانه ملی، این است که صدای منتقد را به گوش مسئولان برساند. البته باورم این است که امروز مسئولان، مسائل کشور و مشکلات را می‌دانند... مگر می‌شود مسئولان از اثر نوسانات قیمت دلار بر معیشت و عملکرد بازاربان بی‌اطلاع باشند. موضوع دیگر، ناکارآمدی و مشکل در «نظام حل مسئله» در ایران است. نظام حل مسئله از شاخص‌های حکمرانی حرفه‌ای است.

معتمد ساختار کنونی و قانون اساسی، امکان اصلاح دارند و برخی از گروه‌هایی که منتقد عملکردها هستند، هم قانون اساسی و هم ساختار موجود را قبول دارند. در میان اعتراضات، ممکن است شاهد چالش‌هایی با نظام جمهوری اسلامی باشیم که درصد، گروه‌ها و افراد مرتبط با این چالش‌ها، مسئله‌ای دیگر است که باید به دقت بررسی شود. این واقعیت وجود دارد و در فضای اعتراضات، مسائل متعددی با یکدیگر در هم می‌آمیزند. با نگاهی آسیب‌شناسانه، می‌توان گفت که در زمان آسیب‌دیدگی و اعتراض در کشور، با گروه‌های مختلفی روبه‌رو هستیم. یک گروه، قانون اساسی و ساختار کلی جمهوری اسلامی را می‌پذیرند و ممکن است درمورد یک مسئول یا فرد خاص انتقاداتی داشته باشند، اما ساختار کلی را قبول دارند و وارد صحنه می‌شوند. علاوه بر گروهی که به آن اشاره کرد، گروه‌های دیگری نیز دراین‌میان حضور دارند که تمرکز آنها بر مسائل معیشتی و اقتصادی نیست، بلکه با اصل جمهوری اسلامی زاویه دارند. به بیان صریح‌تر، این گروه‌ها به دنبال سرنگونی و براندازی هستند و بخشی از شعارها و اظهارات‌شان گویای این هدف است. این نیز یک گروه مجزا از معترضان است. ما گروه‌هایی داریم که با جمهوری اسلامی در تعارض‌اند و به دنبال تغییر بنیادین آن هستند و در زمان‌های مناسب، وارد صحنه می‌شوند.

گروه سوم، عمدتا جوانان هستند که معترض و منتقدند، اما چشم‌انداز روشنی برای آینده نمی‌بینند. هیجانات و شاید نوعی ماجراجویی، آنها را به صحنه می‌کشاند. این به آن معنا نیست که این افراد فاقد اعتراض یا نقد هستند، اما بخش زیادی از آنها فاقد یک چشم‌انداز روشن و مدون است. بسیاری از این رویدادها ریشه در هیجانات و فقدان چشم‌انداز روشن درباره آینده دارد که جوانان را به صحنه می‌کشاند. این طیف سنی، معمولا بین ۱۵ تا ۲۴ساله‌اند. اعتراضات در سال‌های اخیر با پدیده‌ای جدید نیز مواجه شده است: حضور گروه‌های سازمان‌یافته. این گروه‌ها، که خود طیف‌های مختلفی دارند، به معترضان اضافه شده‌اند. بخشی از این افراد، ارادل و اوپاش هستند؛ همان‌طور که در حوادث اخیر شاهد تعرض به خودروهای آتش‌نشانی بودیم. این مسئله، آسیب جدی به اموال عمومی وارد می‌کند. در فضایی که ناامنی حاکم است، گزارش‌هایی از سرقت و دزدی نیز دریافت شده است. متأسفانه، در برخی مناطق شاهد درگیری‌های ارادل و اوپاش با یکدیگر بوده‌ایم که در این فضا به تسویه‌حساب‌های درون‌گروهی می‌پردازند. علاوه بر گروه‌های پیشین، یک گروه سازمان‌یافته از ارادل و اوپاش شناسنامه‌دار نیز حضور دارند که در هر فرصتی دست به اقدامات خشنوت‌آمیز، جرم و سرقت می‌زنند؛ از کیف‌قاپی و موبایل‌قاپی تا سرقت به‌عنف. گروه دیگری نیز وجود دارد که به سرویس‌های خارجی و گروه‌های تروریستی متصل هستند و این ارتباط، بسته به منطقه، متفاوت است. این افراد گاهی اوقات از سلاح و ابزارهای دیگر نیز استفاده می‌کنند.

در کنار اینها، گروهی دیگر را نیز مشاهده می‌کنیم که متأسفانه به تماشاجایانی رهگذر تبدیل شده‌اند؛ افرادی که در شرایطی قرار گرفته‌اند که احساس می‌کنند حضورشان در این اعتراضات، آنها را با چالش‌ها و

خطراتی مواجه می‌کند، حتی ممکن است به قیمت ازدست‌دادن جان‌شان تمام شود. این افراد اعتراض دارند، اما به دلیل نگرانی از آسیب‌دیدگی، در این تجمعات شرکت نمی‌کنند. این بخش از جامعه را باید مورد توجه قرار داد و معتقدیم که این گروه نیز تنوع و تکثر زیادی دارد. در این بخش از جامعه، گروه‌های مختلفی وجود دارند. امروز با چالش‌های روبه‌رو هستیم که آن را «چالش سرمایه اجتماعی» می‌نامم. سرمایه اجتماعی، امری نیست که به‌سرعت شکل بگیرد یا از بین برود؛ بلکه در یک فرایند تدریجی ایجاد می‌شود. این سرمایه، مفهومی است که شامل اعتماد مردم به ساختار نظام، حل مسئله کشور، حاکمیت و حکمرانی می‌شود.

در سال‌های گذشته، به دلیل انباشت مطالبات مردم در حوزه‌های مختلف -اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و...- این سرمایه اجتماعی آسیب دیده است. وقتی درباره جامعه صحبت می‌کنیم، باید به طبقات مختلف و مطالبات متفاوت آنها توجه کنیم. گاهی اوقات، حتی این مطالبات با یکدیگر در تعارض هستند. هنر حاکمیت در این است که بتواند با تمام این مطالبات، تعادلی بین مطالبات برقرار کند و اولویت‌بندی‌های لازم را انجام دهد. به نظر من، در حال‌حاضر مطالبات اقتصادی در صدر این مطالبات قرار دارند. نکته دیگر، اصلاح ساختار حل مسئله کشور است که خود، ریشه در مطالبات اقتصادی دارد. درمورد سرمایه اجتماعی، باور من این است که ایران را در شرایطی قرار داده‌ایم که می‌توان آن را «ایران در انتظار» نامید. تحلیل وضعیت کنونی این است که ایران، جامعه‌ای در انتظار است؛ در انتظار پاسخی از سوی حاکمیت از طریق اصلاحات درونی، به مطالبات بحق مردم.

آیا چنین اراده‌ای وجود دارد؟ به‌عنوان مثال در سال ۸۸، درحالی‌که بخشی از مردم همچنان خشمگین و معترض بودند، راهپیمایی برگزار کردند و گفته شده هرکس از ۹ دی به بعد معترض باشد، فتنه‌گراست و مردم حساب‌شان را جدا کردند. معترضان بدون اینکه پاسخی دریافت کنند، با خشم به زندگی ادامه دادند. این اتفاق دوباره تکرار شد. در ایام کرونا هم مردم خشمگین پاسخی برای تأخیر ورود واکسن نگرفتند و این حس سرخوردگی و خشم با آنان ماند. این خشم از یک زمان به زمان دیگر منتقل می‌شود و شاید اگر زمانی گروه‌هایی به اصلاح اعتقاد داشتند، اکنون به گروه‌هایی منتقل شده‌اند که نماندند و فکر می‌کنند دیگر اصلاح‌گزاران نمی‌دهد؛ یعنی حکومت با پایان دادن به برخی اعتراض‌ها، این خشم را در دل ملت نگه داشته است.

حکمرانی را نمی‌توان از حکمرانان جدا کرد؛ بخش مهمی از حکمرانی کشور به کسانی وابسته است که در عرصه حکومت حضور دارند. امروز، واقعیتی را مشاهده می‌کنیم که با مسئولانی در برخی بخش‌ها مواجه هستیم که فاقد دانش و تجربه لازم در آن زمینه هستند و به دلایل مختلفی روی این صندلی‌ها قرار گرفته‌اند. همان‌طور که قبلا هم اشاره کرده‌ام، افرادی روی صندلی‌های اشتباهی نشسته‌اند. اگر بخواهیم امید را به جامعه برگردانیم و به مفهوم «ایران، جامعه در انتظار» اشاره کنیم، باید ایران را به «ایران، جامعه در مسیر اعتماد» تبدیل کنیم؛ و این مستلزم اصلاحات حکمرانی در کشور است.

من معتقدم که باید در مسیر اعتمادسازی قرار بگیریم؛ این موضوع بسیار مهم است. ریز، اعتمادسازی یکباره و در یک روز اتفاق نمی‌افتد. بخشی از جامعه ما -و من دوباره تأکید می‌کنم- بخشی از جامعه ما امروز اعتماد خود را از دست داده‌اند. این یک واقعیت است که نمی‌توانیم چشم خود را بر آن بیندیم.

اگرچه آمار دقیقی در این زمینه نداریم، اما باید به این نکته توجه کنیم که در آخرین انتخابات ما، حدود ۵۰ درصد از جامعه در انتخابات شرکت نکردند. جمع‌بندی آنها این بوده که حضورداشتن با حضورنداشتن‌شان در انتخابات، تأثیری نخواهد داشت. به نظر من، این یک زنگ خطر و یک هشدار جدی است. براساس آمار دقیق، نمی‌توان گفت که این بخش چه درصدی از جامعه را تشکیل می‌دهد. در کشورهایی که الزامات قانونی برای مشارکت در انتخابات وجود دارد -مانند محرومیت‌های اجتماعی یا جریمه‌های مالی- طبیعی است که میزان مشارکت بالا باشد. اما در کشورهایی که ساختار نظامی، حضورنداشتن را انتخابات یکسان است و هیچ پیامدی ندارد، طبیعی است که بخشی از جامعه در انتخابات شرکت نکند. وقتی میزان مشارکت ما به زیر ۵۰ درصد می‌رسد، من از منظر جامعه‌شناسی سیاسی به این موضوع نگاه می‌کنم و آن را یک زنگ خطر و یک هشدار جدی می‌دانم. اما این صرفا آسیب‌شناسی موضوع است؛ یعنی در حال‌حاضر درمورد آسیب‌های موجود صحبت می‌کنیم. من فکر می‌کنم این آسیب‌ها را تقریبا همه می‌دانند؛ مواردی که من اشاره کردم. اما به نظر من مهم‌تر از آن، حرکت به سمت این است که چگونه می‌توانیم این نبود اعتماد را که امروز در کشور شکل گرفته، بازسازی کنیم؛ یعنی به سمت راه‌حل حرکت کنیم. اولین مسئله‌ای که در نظام حل مسئله ما با آن مواجه هستیم، انفصال سیاست از اجراست. در کشور ما، سیاست‌ها و برنامه‌های مختلفی داریم -برنامه‌های پنج‌ساله و سیاست‌های کلی نظام- اما این سیاست‌ها فاقد زنجیره مسئولیت هستند. ما اغلب با مسئولانی مواجه هستیم که مسئولیت کارها را بر عهده نمی‌گیرند.

به عنوان مثال، فرض کنید فردی به عنوان رئیس بانک مرکزی، متولی اقتصاد کشور بوده و کشور را با دلار ۶۰ تومنی تحویل گرفته و با دلار ۱۵۰ تومنی یا ۱۰۰ تومنی تحویل داده است. در این حالت، چه اتفاقی افتد؟ هیچ اتفاقی نمی‌افتد؛ یعنی عدم پذیرش مسئولیت‌ها یا ترک فعل رخ می‌دهد. یکی از مشکلات ناشی از سیاست بدون متولی اجرا، تبدیل سیاست به ابزار نمایش است. شما سیاست‌های زیادی دارید، اما مشکلات مردم حل نمی‌شود.

نکته دوم، فقدان یک چرخه کامل حل مسئله است؛ آسیبی که امروز در شورای شهر تهران و شهرداری نیز مشاهده می‌کنیم. این مسئله به همان کمبود سواد حکمرانی برمی‌گردد. اگر به عنوان یک حکمران روی صندلی نشستیم، باید سواد لازم برای حل مسئله را به صورت بنیادین داشته باشیم. اگر این سواد را نداشته باشیم، به اقدامات نمایشی روی می‌آوریم. این افت که من تحت عنوان «حکمرانی نمایشی» مطرح کردم، فقط به شهرداری تهران محدود نمی‌شود؛ بخش‌های مختلفی از سیاست ما در حوزه حکمرانی با این چالش مواجه هستند.

در چرخه حکمرانی حرفه‌ای، سیاست‌گذاری یک چرخه یادگیرنده است؛ یعنی از تجربیات گذشته درس می‌گیرد. شما به‌درستی به

اعتراضات ۸۸ و مقایسه آن با اعتراضات امروز اشاره کردید. در جامعه با اعتراضات مختلفی مواجه بوده‌ایم؛ برخی از این اعتراضات در مقاطع گوناگون خشن نبوده‌اند و هدایت شده‌اند. شاید برخی از اقدامات در گذشته، با فرض کنترل مقطعی این اعتراضات موفقیت‌آمیز بوده‌اند، اما این اعتراضات تبدیل به «آتش زیر خاکستر» شده‌اند. اگر چرخه یادگیرنده در نظام حکمرانی وجود داشته باشد، از تجربیات قبلی درس می‌گیرید. به‌جای اینکه صورت‌مسئله را پاک کنید یا با استفاده از ظرفیت مدیریت رسانه، یک فضای تهییج‌آمیز ایجاد کنید، باید یک بسیج فکری انجام دهید. بگذارید به شما بگویم نگرانی جامعه نسبت به این حوادث اخیر و سطح خشنوت‌ها، واقعا جدی است. من در همین چند روز گذشته با گروه‌های مختلف صحبت کرده‌ام؛ حتی کسانی که منتقد جدی جمهوری اسلامی بوده‌اند هم ابراز نگرانی کرده‌اند. آنها به‌صراحت می‌گفتند از وضعیت موجود راضی نیستند و برخی از آنها حتی انتقادات اساسی نسبت به ساختار داشتند، اما می‌گفتند اگر از این وضعیت خارج شویم، چشم‌انداز آینده‌مان نامعلوم است. این همان چیزی است که من به آن «جامعه در انتظار» می‌گویم؛ جامعه‌ای که انتظاراتی دارد که برآورده نمی‌شود و منتظر است ببیند در آینده چه اتفاقی می‌افتد.

نکته دوم، فقدان چرخه کامل حل مسئله است؛ یعنی شما با چالشی مواجه هستید که اصلاحات مبتنی بر شواهد، نهادی، جامعه‌شناختی یا اقتصادی نیستند. شما باید تصمیمات خلق‌الساعه روبه‌رو هستید و دائما در حال مدیریت بحران هستید. این وضعیت، همواره شما را در شرایط حساس کنونی قرار می‌دهد. این موضوع در فضای آکادمیک و دانشگاهی نیز مورد مطالعه قرار گرفته و راه‌حل‌هایی برای آن ارائه شده است. مسئله سوم، تکثر مراکز تصمیم‌گیری و فقدان مرجع حل تعارض است. شما در یک مسئله، نهادهای مختلفی را می‌بینید که حضور دارند و تعارضاتی با یکدیگر دارند. گاهی اوقات تعارض منافع نیز وجود دارد، حتی درون دولت‌ها. این تعارض منافع خود یک مشکل است. یک مسئله مهم که وجود دارد، غلبه منطق بقا بر منطق حل مسئله است. این یعنی هزینه‌های تصمیم‌گیری سخت، از منظر مدیران، ممکن است بقاء آنها را با چالش مواجه کند. شاید همین منظر باعث شد رئیس‌جمهور مطرح کند که برایش مهم نیست دور بعد رئیس‌جمهور شود یا نشود و تصمیمات سختی را بگیرد که مسئله‌ای را حل کند. پیامد این تصمیمات ممکن است این باشد که در دور بعد رای نیاورد، اما او منطق بقا را کنار گذاشته است. اما با مدیرانی مواجه هستیم که در تصمیم‌گیری، منطق بقا برایشان مهم است؛ مانندن روی صندلی برایشان از حل مسئله مهم‌تر است. ما با یک حلقه بسته مدیریتی در کشور روبه‌رو هستیم. اگر بررسی کنید، تعداد زیادی از افراد در طول سال‌های گذشته صندلی‌هایشان در کشور جابه‌جا شده است. ما در حوزه کادرسازی، تربیت و میدان‌دادن به چهره‌های جدید در عرصه حکمرانی، با سلاقی مختلف -نه از یک سلیقه خاص و نه از یک گروه خاص- دچار چالش هستیم. همین موضوع باعث شده گفت‌وگو شکل نگیرد. همین الان در فضای شورای شهر، به عنوان یک نمونه و مورد، با مسئله‌ای مواجه هستیم. ما شورای مواجه هستیم که ۲۱ نفر از یک جریان سیاسی وارد شده‌اند، اما رویکرد یک گروه باعث ایجاد یک بن‌بست در گفت‌وگو شده است. حتی امکان گفت‌وگو را در درون شورا مشاهده نمی‌کنم. علاوه بر این، با «پدرخوانده»‌هایی مواجه هستم که حتی به عضو منتقد در تذکر اجازه مداخله می‌دهند؛ به یک معنا، با نمایندگانی مواجه هستیم که خودشان را نماینده‌در دفاع از عملکرد شهرداری را تحت هر شرایطی وظیفه خودشان می‌دانند.

این ساختارها به‌گونه‌ای هستند که حتی کسی مانند شما که عضو شورای شهر و بخشی از این حاکمیت است، نمی‌تواند اعتراض کند و اعتراضش به سرانجام نمی‌رسد. پس چگونه ادعا می‌کنند که صدای اعتراض را شنیده و به معترضان بها می‌دهند؟ این پدرخوانده‌ها اجازه می‌دهند اصلا اعتراضی به وجود بیاید؟ ضرورت دارد که از حکمرانی نمایشی به حکمرانی حرفه‌ای گذار کنیم. مشکل کجاست؟ مشکل در این حکمرانی نمایشی است؛ جایی که مدیریت افکار عمومی اولویت پیدا می‌کند، نه حل مسئله، و بقا اولویت می‌یابد. حتی اگر بخشی از همین ساختار باشید، سوآلی که مطرح کردید را در نظر بگیرید: فرض کنید نسبت به یک موضوع منتقد هستید. اولین چیزی که در مورد شما مطرح می‌شود این است که «آقا، سکوت کنید». وقتی می‌پرسید چرا باید سکوت کنیم، می‌گویند «اگر سکوت نکنید، رقیب سیاسی ما از حرف‌های شما سوءاستفاده می‌کند». اگر خودشان را اصلاح نکنند و شما هم سکوت نکنید، پروژه برخورد با شما در دستور کار قرار می‌گیرد. یعنی استانداردهای دوگانه شکل می‌گیرد. شما چگونه تجلی این استانداردهای دوگانه را می‌بینید؟ در رسانه‌ها می‌بینید؛ همان نقدی که من وارد کردم. رسانه‌هایی که از بوده‌های عمومی استفاده می‌کنند، اما واقعا جای کار دارند. به استدلال حوزه رسانه در دانشگاه‌ها پیشنهاد می‌کنم تحلیل محتوا در مورد رفتار برخی از این رسانه‌ها در موضوعات واحد در شورای پنجم و شورای ششم انجام دهند. یک روش تحلیل محتوا، روش تحقیق محتواست. به دلیل مسئله واحد در شورای پنجم، ورود این دسته از رسانه‌ها اشکالات جدی ایجاد کرده است. در بخش‌های کشور ما نباید بخشی از مردم و حتی در برخی موارد، بخش خصوصی را در موضوعات مختلف رقیب خود بدانیم. این مسئله بسیار مهم است. امروز، یکی از اشکالاتی که به وجود آمده این است



که ما بخشی از مردم را رقیب خود می‌دانیم. این شجاعت در تصمیم‌گیری‌ها، که شما اشاره کردید، به حضور شماها نیاز دارد. من معتقدم با الگوها و روش‌های گذشته، به مدل‌های گذشته، اصلاح این ساختار حکمرانی امکان‌پذیر نیست. باور دارم همه کسانی که دل در گرو انقلاب اسلامی دارند، یا حتی کسانی که مسئله‌شان انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی هم نیست، مسئله‌شان ایران است، ایران بزرگ. من نگرانی جدی دارم که از فردایی که به هر دلیلی ساختار حکومتی این کشور تغییر جدی بکند، آیا اصلا ایرانی یا این وسعت سرزمینی باقی خواهد ماند یا نه. مسئله جدی است. چه شرایطی پیش می‌آید؟ چه تعداد از هم‌وطنان ما، موافقان و مخالفان، در حوادث کشته خواهند شد؟ اینها دغدغه هستند و امروز مردم در شرایط سختی به سر می‌برند. در فردای بعد از جمهوری اسلامی، آیا شرایط به‌مراتب سخت‌تر از امروز نخواهد بود؟ این پرسش‌هایی است که بخش زیادی از جامعه امروز ایران وقتی با آنها صحبت می‌کنند، به معنای واقعی کلمه دارند.

پدرخوانده‌هایی که از آنها نام می‌بریم، آن قدر قدرت دارند که می‌توانند معترضان را ساکت کنند یا اجازه اعتراض نمی‌دهند. چطور می‌توانند تن بدهند به آن اصلاح حکمرانی که شما می‌گویید و دارید

ساختارهایشان را هم آسیب‌شناسی می‌کنید و هم پیشنهاد می‌دهید؟ من می‌گویم آیا این پدرخوانده‌ها، با این قدرت، اجازه می‌دهند آن «جامعه در انتظار» به انتظارشان برسد؟

هرچه به جلو آمییم، این پدرخوانده‌ها قدرتشان کمتر شده است. این یک واقعیت است. با قدرت کمتر، امروز شما با نسلی در کشور مواجه هستید که دغدغه‌اش و مسئله‌اش دعواهای سیاسی از جنس دهه ۶۰ نیست. این نسل جمهوری اسلامی را قبول دارد. همان‌طور که شما اشاره کردید، درون ساختار جمهوری اسلامی را قبول دارد. قانون اساسی را به صورت کامل قبول دارد، اما معتقد است ساختار حکمرانی جمهوری اسلامی باید اصلاح شود. این نسل امروز، صدایشان را در بخش‌های مختلف کشور می‌شنوید؛ در نمایندگانه مجلس، در اعضای شورا، در بین کارمندان، در بین وزرا. در دوره‌های گذشته، وزرای جوانی داشتیم که بالاخره نگاهی متفاوت داشتند و نماینده طیفی بودند. امروز، آن پدرخوانده‌هایی که در عرصه سیاست هستند، نگران این هستند که با روی کار آمدن این نسل، یعنی با اینکه این نسل حرفش را بخواهد بزند، از عرصه سیاسی کشور حذف شوند.

من می‌خواهم اینجا یک توصیه به آنها بکنم: آنها دیر یا زود از عرصه سیاسی کشور حذف خواهند شد. دغدغه‌ای که امروز برای ما وجود دارد نسبت به فضای آینده ایران این است که من باور دارم جمهوری اسلامی باید بماند و در چارچوب همین قانون اساسی، اصلاحاتی را انجام دهیم.

این اصلاحات نیازمند تصمیم‌های بزرگ است و این تصمیم‌های بزرگ می‌تواند امید را به جامعه برگرداند.

جامعه امروز با یک چالش جدی مواجه است: بخشی از جامعه -و نمی‌خواهم بگویم همه جامعه- پنجره و فرصتی را در فضای آینده نمی‌بیند که بخشی از آن پراساخته فضایی رسانه‌ای خارج از کشورهاست. ما یک تجربه دیپلماسی داریم در ۲۰۰ سال گذشته با غرب. من توصیه می‌کنم از این تجربه دیپلماسی، که دوره قاجار تا به امروز، با شخصیت‌های مختلفی که داشته‌ایم، درس بگیریم. ما پیرونده‌های دیپلماسی گوناگونی با شرق و غرب عالم داشته‌ایم. بخشی از این هم ساخته همین است، اما من یک مفهوم را اینجا می‌خواهم استفاده کنم تحت عنوان «توسعه متوازن ملی»؛ ما باید به این مسئله توجه کنیم. توسعه متوازن ملی می‌گوید اگر فرض کنید در یک صنعت، مانند صنایع دفاعی، صنایع نظامی، ماهواره، بیوتکنولوژی، نانو تکنولوژی -حوزه‌هایی که ایران بر اساس آماری‌های جهانی و رتبه‌بندی‌های جهانی در سطح خوبی قرار دارد، جزء ۱۰اتی اول یا ۱۵اتی اول است- توسعه پیدا کرده است، این توسعه باید توسعه متوازن باشد.

شما نمی‌توانید هم یک سری قله داشته باشید و هم یک سری دره

که گاهی اوقات اثر این دره‌ها در زندگی روزمره مردم، مانند موضوع اقتصاد و مسئله مسکن، بسیار بیشتر از آن باشد. قله‌ها مهم هستند، اما اثر مستقیم در سطره مردم ندارند؛ اثرشان اثر دیگری است. مهم است که در لبه دانش و تکنولوژی در دنیا حرکت کنید، اما مهم است که جامعه دانشگاهی، نتخبگان و استادان‌تان امیدوار به آینده باشند. این چالش و مسئله است.

بله، ما امروز با یک واقعیت مواجه هستیم. یک ساختار باز که لزوما فرد هم نیست. شما با نسلی از سبایوس در کشور مواجه هستید که این نسل از سبایوس، حتی از ما که به یک معنا تمام اصول و چارچوب‌های انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را قبول داریم، حرف نمی‌پذیرند و به سمت برجسب‌بندی حرکت می‌کنند. ببینید، وضعیت موجود کشور در حوزه بحران‌هایی که امروز مشاهده می‌کنید، محصول این نگاه و این تفکر است؛ نگاهی که با فراقفنی، برجسب‌بزی و دعوای سیاسی، از پاسخ‌گویی فرار کرده و از مسئولیت خود در ۴۵ سال گذشته شانه خالی می‌کند. به جای اینکه پاسخ‌گو باشد، خودش به‌عنوان مطالبه‌گر ظاهر می‌شود؛ در حالی که آن بخشی که به‌عنوان مطالبه‌گر جامعه به حساب می‌آید، همان مردم هستند. مردم امروز از من می‌پرسند «آقای اقراریان، شما روی صندلی شورای شهر چهار سال و اندی نشستید، چه کاری برای ما کردید؟ چقدر حرف من را زدید؟ چقدر دغدغه من را مطرح کردید؟ چقدر دنبال مشکل واقعی من بودید؟». این سوآلی است که هر کسی باید در برابر وجدان خودش و با توجه به مقتضیات پاسخ‌گو باشد. راه عبور از این چالش، به نظر من، مشارکت فعال جامعه است؛ جامعه نباید خسته شود.

حرف از روند اعتمادسازی می‌زنید، اما در دو زمان که دولت حاکم از جریان اصلاح‌طلب بود، با قطعی گسترده اینترنت و خشنوت در خیابان روبه‌رو بودیم. پیروزی اصلاح‌طلبان در انتخابات همیشه این پیام را داشته که مردم به حاکمیت اعتماد دوباره کردند و امید به اصلاح دارند، اما دقیقا در این دولت‌ها با چنین برخوردی روبه‌رو می‌شوند. چرا مردم باید به مشارکت و اصلاح اعتماد کنند؟

در بخش اول تحلیلیم درباره این نکته عرض کردم و مجدد اینجا شفاف‌تر بیان می‌کنم. شما در شهری که امروز مثلا حدود ۱۰ میلیون نفر جمعیت دارد، فکر می‌کنید عدد کسانی که مثلا هفت، هشت، ۹ شب آمده‌اند نسبت به جمعیت ۱۰ میلیونی تهران خیلی کم است.

پس وقتی راجع به مردم و جامعه صحبت می‌کنیم، با آن

گونه‌شناسی پنج‌گانه که من عرض کردم، همه مردم خشمگین نیستند. می‌خواهم بگویم آن بخشی که می‌آید و فضای اعتراضات را رادیکال می‌کند، پیامدش چه می‌شود؟ پیامدش این می‌شود که در فضای جامعه، امنیت را به خطر می‌اندازد. این فقط در مورد ایران نیست، درباره همه کشورهاست. همه کشورهای دنیا یک خط قرمز به نام امنیت عمومی دارند. وقتی امنیت عمومی دچار آسیب و جالش می‌شود، مجبور می‌شود چه اتفاقی را رقم بزند؟

این جمله را می‌خواهم بگویم که وقتی جنگل آتش می‌گیرد، خشک و تر با هم می‌سوزند. یعنی وقتی آتشی شعله‌ور می‌شود در فضای جامعه، هرچند توسط یک عدد اندکی، بالاخره گزارش‌های دستگاه‌های امنیتی ما نشان‌دهنده این است که در همین حوادث اخیر، آن گروه‌هایی که دست به اغتشاشات زده‌اند و آتش می‌زنند، باز هم در همین تعداد اندک هستند. ولسی اینها می‌آمدند فضا را ملتهب می‌کردند، بانک را آتش می‌زدند، اتوبوس را آتش می‌زدند و بعد از این محل می‌رفتند به محل بعدی. این واقعیتی است که امروز شما دارید مشاهده می‌کنید. پس آن چیزی که شما می‌گویید، سوختن خشک و تر با هم در فضای جامعه، علتش رادیکال‌شدن و امنیتی‌شدن به حساب فضای جامعه است.

و داخل برائت باید گفت چرا در دوره اصلاحات این اتفاقات پررنگ‌تر می‌شود؟! این تحلیل خود من است. ما امروز یک دشمن خارجی داریم که این دشمن خارجی، دشمن همه ملت ایران است. دیگر آن دسته‌بندی را نمی‌کند. این دشمن خارجی، هر زمان که احساس می‌کند فضای جامعه، حالا فرض کنید با روی کار آمدن جریان اصلاحات، دارد به سمت اصلاح حرکت می‌کند، از طریق عوامل مختلف یا فرصت‌هایی که به دست می‌آورد، تلاش می‌کند جامعه را وارد فضای بن‌بست بکند. من معتقدم وقتی مشارکت بالا می‌رود، روزنه‌هایی باز می‌شود برای ایجاد امید در جامعه. وقتی روزنه باز شود، فرض کنید با روی کار آمدن دولت اصلاحات، روزنه‌ای باز شده است. مردم می‌آیند، امیدوارند و در صحنه حضور پیدا می‌کنند. تعداد و میزان مشارکت را هم در همان مقطع می‌بینید.

اما یک بحران درست می‌شود. پیامد بحران چیست؟ پیامد بحرانی که در فضای امنیتی می‌شود، به هر حال، برخوردهایی است. بله، متوجه می‌شوم که این برخوردها بخشی از امید را در جامعه کاهش می‌دهند. پروژه کلان دشمن چیست؟ ببینید، اولاً باید بگوییم که ملت ایران دشمن دارد. این دشمن، مال امروز و دیروز نیست. مسئله دشمنان ملت ایران حتی معتقدم مسئله نظام‌ها نیست که چه نظامی در این کشور روی کار است، چون این تجربه را در کودتای ۲۸ مرداد هم داشتیم. این تجربه‌ها را جلوی چشم‌هم همین الان در ونزولنا داشتیم. ونزولنا که نه مسئله حجاب دارد، نه مسئله آزادی‌ها را در معنا را دارد. هیچ‌کدام از اینها نیست. مسئله ونزولنا مسئله به‌صراحت خود آمریکایی‌ها مطرح می‌کنند که مسئله ونزولنا نفت است. منابع؛ ایران هم براساس واقعیت‌ها جز، چند کشوری است که از منابع بهره‌مند است.

باورم این است که آن کلان‌پروژه دشمن، بن‌بست‌نمایی جمهوری اسلامی است. یعنی وقتی جامعه در آن روزنه‌ای را می‌بیند -فرض کنید با روی کار آمدن یک گروه سیاسی، ممکن است گروه سیاسی اصلاح‌طلبان باشد- با روی کار آمدن اصلاح‌طلبان یا هر روزنه‌ای، اتفاقی که می‌افتد چیست؟ دشمن تمام تلاش خودش را معطوف می‌کند به اینکه تصویری از ایران مخابره کند، هم به درون جامعه و هم به بیرون که امروز ایران در یک شرایط بن‌بست قرار گرفته است.

من به شما یک نکته مهم را می‌خواهم اضافه کنم. شاید این حرف‌ها برای من پرهزینه باشد و متأسفانه شاهد هستیم که در رقابت‌های سیاسی، برخی از جریانات تندرو و متحجر از هر دو طیف، به این اتفاق که می‌افتد چیست؟ دشمن تمام تلاش خودش را معطوف می‌کند به اینکه تصویری از ایران مخابره کند، هم به درون جامعه و هم به بیرون که امروز ایران در یک شرایط بن‌بست قرار گرفته است.

همان پروژه نفوذ؟ نفوذ ابجدام مختلف دارد. این نفوذ، بخشی به نظر من آگاهانه است، بخشی به ناآگاهانه. یعنی نرمی‌کردن به تحلیل‌های غلطی که امروز دوگانه‌هایی را در جامعه ایجاد می‌کنند که این دوگانه‌های اصلی جامعه نیستند. بله، ممکن است دغدغه یک گروه خاصی در جامعه باشد، چه در این طرف و چه در آن طرف. یعنی برعلاف برخی از دوستان، مردم ایران را یکدست و یکپارچه نمی‌بینم. می‌خواهم بگویم حتی آن کسی که امروز جمهوری اسلامی را هم قبول ندارد، بخشی از این مردم است و او هم حق و حقوقی دارد. یعنی او هم تا زمانی که دست به اقدام مسلحانه نزده، از حقوق شهروندی برخوردار است. ممکن است معترض هم باشد، منتقد هم باشد، نقد جدی هم داشته باشد. باورم این است که ما هنوز به ظرفیت‌های مغفول قانون

اساسی توجه نکرده‌ایم. قانون اساسی ما ظرفیت‌هایی دارد که با استفاده از همین قانون اساسی، ما به نگاه سیاسی- می‌توانیم از آنها بهره ببریم. یکی از بحران‌هایی که امروز کشور ما دچارش است، جناح‌پاز‌ها و دعواهای سیاسی است. بعضی وقت‌ها نهادها یا تخصصی و نهادهای حرفه‌ای‌مان را -مثل شهرداری تهران که یک نهاد حرفه‌ای و تخصصی است- با ستادهای انتخاباتی، باشگاه احزاب و حزب خودمان، با محل کارآفرینی و کاربابی برای آدم‌های همسو و حرف‌گوش‌کن و هم‌جریبا خودمان اشتباه می‌گیریم. این به واقعیت‌ها هستند. این را هم باید بگویم که حرف‌هایی که من امروز به‌عنوان معلم دانشگاه و به‌عنوان نماینده مردم در شورای شهر تهران می‌زنم، برای خودم هم پرهزینه است. اشکالی که امروز وجود دارد، این است که هزینه نقد بسیار بالا رفته و در این زمینه ما باید تلاش کنیم. همان حرفی که به شما زدم، خسته نشوید. چهار سال و نیم است که ما اینجا داریم با هم همکاری و گفت‌وگو می‌کنیم.

گفت‌وگوی کامل را در سایت «شرق» بخوانید

اگر بخواهیم امید را به جامعه برگردانیم و به مفهوم «ایران، جامعه در انتظار» اشاره کنیم، باید ایران را به «ایران، جامعه در مسیر اعتماد» تبدیل کنیم؛ و این مستلزم اصلاحات حکمرانی در کشور است. من معتقدم که باید در سریر اعتمادسازی قرار بگیریم؛ این موضوع بسیار مهم است، زیرا اعتمادسازی یکباره و در یک روز اتفاق نمی‌افتد. بخشی از جامعه ما -و من دوباره تأکید می‌کنم- بخشی از جامعه ما امروز اعتماد

خود را از دست داده‌اند. این یک نقطه عطف است که نمی‌توانیم چشم خود را بر آن بیندیم.